

شعر معاصر استونی (Estonia)



نسیب الدین ترمی

یافتن سابقه‌ای برای شعر استونی کار دشواری است و برای دسترسی به ریشه‌های شعر امروز این کشور باید به شعرهای فولکلوریک آن مراجعه کرد.

با وجود این پیشینه، شعر امروز استونی را باید در شعرهای دیداری-سمبولیک یوهان لیوی (۱۹۱۳-۱۸۶۴) و نیز نحو بیان جدید و قالب آزاد شعر یان اوکس (۱۹۱۵-۱۸۸۴) جست‌وجو کرد. هسته اولیه شعر معاصر استونی با آرمان‌گرایی استقلال‌طلبانه آن ریموچب پدید آمدن گروهی از شاعرانی شد که کارشان را از ۱۹۰۵ آغاز کردند و با نام «استونیهای جوان» شهرت دارند. شاعران جوان استونی بدون تمایل به گسستن از ریشه‌های سنتی خود، در پی غریب‌گرایی سوفسطایی بودند؛ زیرا می‌دانستند که رشد و نمو هیچ نهالی بدون ریشه مقدور نیست. شاعران شورومانتیک و سمبولیستی چون گوستاو سوییس (۱۹۵۶-۱۸۸۴)، ویلم رییدلا (۱۹۳۴-۱۸۸۵) و ارنست لانو (۱۹۳۴-۱۸۷۵) نرمنش لازم‌را در قالبهای شعری و زبان شعر استونی پدید آوردند و آن را متحول کردند. این تحول در زبان و فرم شعر، با حرکت منتقدانی چون: سوییس، توگلاس و اصلاحات زبانی جی. اویگ همراه بود.

ولی تا تابستان ۱۹۱۷ مکتب جدیدی در شعر استونی پدید نیامد، مکتب جدیدی که در این زمان بی‌ریزی شد، نام خود را از پرنده‌ای اساطیری به نام «سپرو» وام گرفته بود. برخی از ریشه این گروه سپرو را می‌توان در کار اکسیر سیولیستهای آلمانی و فرمالیستهای روسی پیدا کرد. گرچه پیش از این «گوستاو سوییس» مکتب ادبی خود را بنیاد نهاده بود، ولی حالا این خانم «مری آندور» بود که شعر استونی را به سوی مکتب «سپرو» رهبری می‌کرد.

درواقع پس از استقلال جمهوری استونی و آزادی این کشور از سلطه امپراطوری تزاری روس و قربتها سلطه فتودالی آلمانیها، شعر معماری اوندرو به عنوان الگوی سنتی شعر استونی شناخته شد و نام او را به عنوان کاندیدای جایزه ادبی نوبل مطرح کرد. منتقدان، شعر «سوییس» را با آثار «یتز» انگلیسی قابل مقایسه می‌مانند، گرچه بین شعرهای او و شعرهای «ریکله» آلمانی نیز می‌توان شباهتهایی یافت.

بدین ترتیب در دهه ۱۹۳۰ بود که نسل سوم شاعران استونی قدم به عرصه وجود گذاشتند، که از آن میان می‌توان به شاعرانی چون: «بتی الور»، «اوکو ماسینگ» و «برنارد کانگرو» اشاره کرد؛ که از میان آنان «بتی الور» پس از درگذشت «مری اوندرو» عنوان شاعر ملی استونی را به دست آورد.

در کنار فعالیت این شاعران که موجب شهرت و اعتبار شعر استونی شد، شاعران نسل جوانی که به خارج از استونی مهاجرت کرده بودند، اقدام به فعالیت ادبی کرده و حتی کسانی چون «کالیو لیک»، «ریموند کلک» و «ایلمار لایان» نخستین مجموعه‌های شعرشان را در خارج از استونی و در سوئد چاپ و نشر کردند.

ولی گروهی دیگر و به‌ویژه یکی از شاعران مطرح مکتب «سپرو» در داخل استونی ماندند و با انتشار شعر - گرچه اندک و محدود - و ترجمه شعر شاعران دیگر کشورها به زبان استونی به فعالیت ادبی خود پرداختند. بدین ترتیب حرکت جدید شعر معاصر استونی که از دهه پنجاه به بعد رو به رشد نهاده بود، در دهه‌های بعد نیز به حرکت خود ادامه داد و در حال حاضر نیز به رشد خود ادامه می‌دهد.

در این مجال از میان شاعران معاصر استونی، شعرهایی از بهترین و معروف‌ترین چهره‌های شعر استونی را برگزیده‌ایم که ترجمه آنها از نظر تان می‌گذرد:

ماری اوندِر - Marie under

خانم ماری اوندِر، مهم‌ترین شاعر معاصر استونی است که نخستین مجموعه شعرهایش با نام «ساختها» در ۱۹۱۷ چاپ و منتشر شد. از میان دیگر مجموعه شعرهای موفق او می‌توان به کتاب «کشورهای هم‌جوار» اشاره کرد که در سال ۱۹۶۳ چاپ و منتشر شده است. روی هم‌رفته تعداد چهارصد قطعه شعر او طی سیزده مجموعه شعر چاپ و منتشر شده است. نبوغ و استعداد شعری «اوندِر» در سبک گوئیگ، به خوبی در آثارش نمایان است، که از آن میان می‌توان از «لذت در روزی دوست‌داشتنی» (۱۹۲۸)، «صدای از سایه‌ها» (۱۹۲۷) و «گزیده شعرهایش» نام برد که در سال ۱۹۳۶ چاپ و منتشر شده است. تلاش عمده‌ای برای ترجمه شعرهای «اوندِر» به زبانهای اروپایی به عمل آمده است و به تازگی به‌عنوان یکی از شاعران موفق زن جهان شناخته شده است.

ماری اوندِر

شادی سحرگاهان

سپیده‌دمان، با دستانی جوان و بی‌قرار
می‌زاید از پنجره‌ام، نوشته‌های ستارگان را
و محکم فرو می‌بندد درهای شب را
و می‌افزاید بر فضای آبی بالای تپه ابرها

○ ○

به زانو درمی‌آید آسمان درخشان در اتاقم
و بازمی‌گردد نور بر چشمانم و صدا بر گلویم
زمان، با سیبی خیس از خورشید به من اشاره
می‌کند

فصل خرمین «درخت زندگی» آغاز شده است.

○ ○

صبح به‌روز بدل می‌شود در من
آه‌ای نو آمده عزیز
من پیام‌آور تو می‌شوم در سایه‌های شبانه
جانم ناشکیباست و
آگاهی نور می‌باشد بر ذهنم
اندیشه‌ام روشن می‌شود
و غوطه‌ور می‌شوم در نوری بلورین
داغهای آتشینت را تحمل می‌کنم و از شادی
می‌گیرم

تنها با دریا

خوشه‌های گندم را

روی هم انباشته‌اند و می‌روند همه

سقف درشکه را برداشته‌اند

مسافرانی که از پشت‌سر می‌آیند، ساکت

مثل درشکه‌چی غمگینی

که پیش‌روی همه حرکت می‌کند.

○ ○

زیاد پرسه نمی‌زند کسی

در ساحل

نه حتی شب‌چی

این‌گونه بهتر است

درست مثل تخته‌سنگها و آب.

تنها رد کفشهای من است

که بر جا می‌ماند در جاده.

مرغ دریایی می‌خواند

آوازش تند است و زمخت

تحملش را من می‌دانم.

موج می‌اندازد باد، بر آب

و زنبور عسل

پرسه می‌زند بر چاک‌گریبان گل‌آفرین و

مک می‌زند واپسین شهیدش را.

○ ○

پس قدم‌زنان در ساحل

دور می‌شویم

تا جایی که ناگهان

دریای بی‌گران را می‌بینم

زیر پای جیست‌وجوگر تنهایم

و مثل تخته‌سنگی بیخ می‌بندم

انگار که ایستاده‌ام

رویاری خدا.

۲

بتی الور Betti Alver

بتی الور Betti Alver، در سال ۱۹۰۶ به دنیا آمد و در شهر تارتو زندگی می‌کند. خانم الور نخستین شعرهایش را در قالبهای سنتی با نام «آتش و غبار» در سال ۱۹۳۶ چاپ و منتشر ساخت و بعد از آن وقت خود را صرف ترجمه آثار ادبی نویسندگان و شاعران جهان کرد که از آن میان می‌توان از ترجمه آثار «پوشگین» مثل «اوژن اونینگین» (۱۹۶۴) نام برد و نیز آثاری چون «ساعت درخشان» (۱۹۶۴) و «چارچوب زندگی» (۱۹۷۱) که گلچینی است از شعرهای نو و کهن. آخرین مجموعه شعر خانم الوار، با نام «شهر پرده» در سال ۱۹۷۹ چاپ و منتشر شد، که دربرگیرنده شعرهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۷۷ وی است.

قطعه

در سایه‌ها می‌رویند حادثه‌های بزرگ

آنچه در سایه نروید

ارزشی ندارد.

توان پیروزی و

توت‌های کنار جاده

هر دو طعم گرد و غبار می‌دهند.

○ ○

آرامش تو را به یغما می‌برند

اندیشه‌های مهم.

اندیشه‌های مغموش

در لذت می‌بیچند

و مهم‌ترین اندیشه‌ها

هرگز بر زبان جاری نمی‌شوند.

ساعت درخشان

در چهار راه زندگی

پرس و جوی زیادی نمی‌کند توفان سرگردان

این خود تو هستی که آخر کار

جواب خودت را می‌دهی.

○ ○

هر چقدر هم که شب بلند و تاریک باشد

باز پیشانی‌ات می‌تواند نامت را تحمل کند.

○ ○

حتی اگر برگ از نور هم پیروی بکند

باز همراه دیگران سقوط می‌کند

هنوز تنها.

○ ○

اگر هدف باشکوهی داری

برو و به سادگی بیاموز راه دل سپردن و فنا شدن

را

○ ○

اگر نمی‌دانی که نجیب می‌کند آدم را به آرامی

چرا بی‌رحمی به طور اتفاقی پیش نمی‌آید؟

چرا کلاهک گل‌زنگ نمی‌زند؟

چرا ساعت درخشان زندگی ناگهان از راه

می‌رسد؟

چرا نور لوزان زیاد دوام می‌آورد

و خاموش نمی‌شود در شب توفانی؟

برو و از کسی بهتر از خودت بپرس

از زنده‌ها بپرس

از مرده‌ها بپرس

اما هرگز از گذر زمان بپرس

- باور کن -

برای کسانی که از بخت بد

به تاریکی قیرگون رودخانه مرگ رفته‌اند،

مهم نیست که ناخدای دنیای مردگان

ناگهان یا غیر ناگهان

پاروزنان به جهان فراموشی‌شان ببرد.



اوکوماسینگ (Uku Masing)

اوکوماسینگ (Uku Masing) در سال ۱۹۰۹ به دنیا آمده است و در شهر تارتو زندگی می‌کند. او کو، متخصص الهیات و شرق شناسی است و در زمینه ترجمه نیز کار می‌کند. نخستین مجموعه شعر «ماسینگ» با نام «دماغه‌های خلیج باران» در سال ۱۹۳۵ چاپ و منتشر شد. بعد از آن تاکنون سه مجموعه شعر از آثار وی با نامهای «سرودهای جنگل» (۱۹۶۵)، «مه در رودخانه ستیکس» (۱۹۷۴) و «تلاش برای تحدید» (۱۹۷۴) همگی در خارج از استونی چاپ و منتشر شده است.

واقعیت تاریکی

ما کوئی است باد از چوب نارون

من اما توری تاریک تو خالی

که می‌بافندم

در فضای داغ آسمان

انگشتان استخوانی باریک خدایان اساطیری

○ ○

ما کوئی است باد

اما از چه نخی است

پارچه نساجی جهان

نمی‌دانم

و نمی‌دانم کی نور از تاریکی گسسته است

شاید

از زمانی که سرم به ابرها نمی‌رسید دیگر.

برای او

آه آن گوشهای نرم و بزرگی که از مگسها نفرت

دارد

و همیشه پراز خار و خاره است

آیا اکنون می‌شنود که گرگ چگونه زوزه می‌کشد

پشت درختانی که همیشه در جست‌وجویش

هستی؟

نمی‌توانی در آفتاب بخوابی و گرمت نشود

نمی‌توانند بترسانند ابرهای غران

تا به گوشه‌ای پناه ببری

اکنون در آسمان پرواز می‌کنی و مه‌را می‌بویی

سرت را بلند کن و پارس کن

بیگانه رفته است.

○ ○

بیش از این خودت را در کشتزارهای گل‌آلود بر

زمین مکش

کور و کر، با پنجه‌هایی که از درماندگی رنج

می‌کشند

تو می‌توانی دوباره بو بکشی، می‌توانی خوب بدوی

تا هر جایی که دوست بیداری

بی هیچ خستگی از دوری راه

اکنون همه کشتزارها سرسبزند

نباید بیش از این سرگردان باشی

و ناامید در شب تیره پارس بکنی

اکنون نباید در سنگزارها بدوی

و پشت سیمهای خاردار

از یاس بنالی، در شب بی‌کران.

○ ○

اکنون تو روی گاه خوابیده‌ای

اما در کدام باغ قدم می‌زنی، در رویا

آیا به یاد دوستت افتاده‌ای

که در برفی بادآورده به خواب رفته است

با گولاکی بالای سرش

○ ○

چقدر دوستت دارم تا دوباره بینمت

چه به یاد من باشی و چه نباشی

حتی اگر به هیئت پرندۀ سیاه تبلی باشد

که سایه‌اش آزارت می‌دهد در سفرها.

○ ○

با این همه چیستم من

اگر توانم گوش نرمت را نوازش کنم

آه، چقدر دوست دارم که دوباره بخندی

آن گونه که در شبهای زمستانی آموختمت

می‌توانی با من مسابقه بدهی، تا دروازهٔ ابدیت

و ندانی که چه باید کرد از شادی

یا درست بالای سرم بپیری

و یا زیر پاهایم بلغزی.

○ ○

هرگز شادمان تر از زمانی نخواهم خندید

که سرانجام در آن عصر موعود

در جایی باشم که تو انتظارم را می‌کشی

فراموش خواهم کرد که حتی

یک مشت خاک زیر پایم نبود.

می‌دانم که از دیدن دوباره‌ات

هرگز تکان نخواهم خورد

بلکه دلم گرم و پرتوان خواهد شد

و بیکرم تحمل فریادها را خواهد داشت

فریادهایی که ورای زمین و علف سرخواهم داد

و نیز پشت ابرها و دریاها.

۴

برنارد کانگرو (Bernard Kangro)

در سال ۱۹۱۰ متولد شده است و در شهر

لوند، زندگی می‌کند و سالهاست در این شهر مدیریت اتحادیهٔ نویسندگان استونی را برعهده دارد.

او عهده‌دار مدیریت مجلهٔ «سرزمین سوخته» است که از سال ۱۹۵۰ منتشر می‌شود. کانگرو شاعر و نویسندهٔ پرکاری است و تاکنون ۱۵ مجموعهٔ شعر و ۱۵ رمان از وی چاپ و منتشر شده است.

گل‌های آخر فصل

پژمرده می‌کند

باد

گل‌های آخر فصل و

شکوفه‌های ظریف‌را

در کنار خلیج

○ ○

از نسیم گلایه مکن،

این دریاست

که تشر می‌زند

بر ساحل شنی.

○ ○

موجی بر فراز و

شنزاری در زیر

ماهی می‌خندد

جستی می‌زند و می‌گریزد.

پیری

از حال می‌روی، روزی پشت میز تحریرت

سخت سرگرم کاری، روی برنامه‌ای خسته کننده

مثل ستاره‌های پاییزی پس از شبنم یخ‌زده

با سری گیج و خسته لوزان

در خانه‌ای غوطه‌ور در برفی بادآورده.

پیری، کم‌کم کاسته است

از درخشش شمعدان مسی و شعلهٔ شمع.

○ ○

امیدی به گریز نیست

سرت را برمی‌داری

از روی دستهایی که روی سینه گذاشته‌ای

صدای بیگانه و زودگذری می‌شنوی

می‌کوشی تا به آن گوش بدهی.

○ ○

صدای چیست؟

کسی قدم می‌زند

و زیر قدمهای سنگینش

یخها می‌شکنند و خرد می‌شوند

چیزی شبیه پاسخ توجه‌ات را جلب می‌کند.

حس بینایی سحرآمیزی

فشار می آورد
بر پلکهای تبادارت
تا دریایی
که همه چیز ساختگی بوده است و
زودگذر.
در خلأ خیره می شوی
تا با وحشت از جا برخیزی و بیندیشی
من هستم آیا
کسی که پشت میز تحریر نشسته است؟
با دستی بر سینه و سری خمیده
مردی برآمده از خاک و خسی

۵

کالیو لپیک (Kalju Lepik)

در سال ۱۹۲۰ به دنیا آمد و اکنون در شهر استکهلم زندگی می کند. مجموعه ای از شعرهایش که بین سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۷۹ سروده شده در ده مجله چاپ و منتشر شده است و همگی شعرهایی است که «لپیک» در مهاجرت سروده است. مجموعه شعر «مرگ چشم کودکانه ای دارد» مجموعه ای از شعرهای اوست که به نه زبان ترجمه شده است. وی همچنین ویراستاری شعرهای شاعر سمبولیست استونی «گوستاو سویتس» را بر عهده داشته است. اقیانوسهای آواز شعرهای فولکلوریک در خارج و داخل استونی، روی شاعران استونی تأثیر فراوان بر جای گذاشته است.

بگذار

بگذار دستت را بگیرم

گرچه روز رفته است و

شب

با چراغ لنترش از راه می رسد.

○ ○

دستهایم خشن از خاک است و

لبهایم، زخمی از جنگ،

علی رغم دهان پدر.

دریا

وقتی دریا نتواند تحمل کند

نمی توانم بر آن قدم بزنم.

چیزی به من بده دریا

تا روی میزم بگذارم.

دم دریا را خوردیم

شور بود به یقین.

○ ○

(۲)

دریا زیر چنگالم بر روی میز

زیر چنگک چنگال

سر دریا با هفت چشم

هفتمین چشم اما

خبر می دهد از هوایی توفانی.

○ ○

(۳)

به یقین چشمان تو شور است، دریا

و دماغت آبی و

دستمال سفید

و وقتی دماغت را می گیری

غرشی در گوشهایت می پیچد

دریای من!

کشاله هایت گسترده است و

پاهایت پربرکت

اما چگونه تحمل می کنی

دریای من را

○ ○

پس می زنی پاهایم را

با زبان شورت

و پارو می کشد خورشید

بر شکم برهنه ات

گاهی که می نشینم

در ساحل صخره ای «روسلاگن»

○ ○

اما چرا ناگهان تف انداختی

بر صورتم

وقتی قدم به دنیا گذاشتم

در ماه اکتبر.

۶

ایوار گرونتال (Ivar Grunthal)

ایوار گرونتال (Ivar Grunthal) در سال

۱۹۲۴ به دنیا آمد و در شهر گوتنبورگ به

پزشکی اشتغال دارد. وی از سال ۱۹۵۷ تا

۱۹۶۶ مدیریت مجله «هانان» را که به چاپ و

نشر آثار ادبی آوانگارد استونی می پردازد بر

عهده داشت. این نشریه همراه با نشریه

«سرزمین سوخته» از معتبرترین نشریه های

ادبی استونی به شمار می رود.

گرونتال شاعر، منتقد و مترجم است و تاکنون

شش مجموعه از آثارش که دربرگیرنده

شعرهایی بین سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ است

چاپ و منتشر شده است. افزون بر این دو کتاب

داستانهای منظومی نیز از وی چاپ و منتشر شده

است، که دارای فضای مبهم و پیچیده ای هستند.

واگوبه

و همین که واگوبه ها جاری می شوند

در هزاران دریاچه خاطره

به رنگ آبی کارلیایی،

چهره مردگان فرو می افتد

مثل ستاره، از آسمان شب

بر برفهای بی حاصل بهاری.

○ ○

زخم سیاه گلوله بین دو چشم

بر پوست

مثل ماهتابی است

که بر چهره مردگان جاری است

○ ○

غبار به غبار بر نمی گردد هرگز

یخها، شناور خواهند شد

گاهی که سپیده دم

به جای شب بنشیند.

مردان بزرگ

مردان بزرگ را آسیاب کردند و پودر

مردانی که روزی سنگ برابرشان به فریاد

در می آمد

مردانی که گل باران می کردند گورها را

خودشان لیستهای سیاه را خط زدند.

○ ○

مرگ، به سختی گذری می کند در ته کلیسا

دو چشمخانه خیره مانده در سنگ قربانی

باران می بارد به جای خون برده و

خودکشی، به شدت ممنوع شده است.

○ ○

جایگاه خالی بر پل شیطان

با دهان گشاد می خندد

بر اسکندر آزادی بخش

شاه بلوطهای پربرگ

علاقه ای ندارند

دنیا را کنند عاشقان جوان را

و ببینند چه می کنند با مردمکهای خیس.

V

ایوار ایوسک (Ivar Ivask)

در سال ۱۹۲۷ به دنیا آمد و سالها استاد ادبیات

مدرن دانشگاه کالیفرنیا بود. از سال ۱۹۶۷ در

همان شهر مدیریت کتاب «ادبیات امروز جهان»

حالی که زندانی زندگی هستی.
آماده شدن را برای پیوستن به جهان معنوی است.
○ ○
آنجا، در جهان معنوی
سخنهایی خواهم گفت
که فقط یک بار در آزادی گفته‌ام
و تنها کسانی که به تمامی حرفهایم گوش بدهند
آزاد خواهند شد.
○ ○
من آزادی‌ام را به آنها خواهم بخشید
آزادی‌ای که از من گریخته است.
کارگر
من یک کارگرم
سخت کار می‌کنم
به خاطر ارباب
به یقین کار کردن برای ارباب، بد است.
○ ○
کار سختی دارم
ارباب بزرگ بیگانه است و
نمی‌فهمد که من انسان‌ام.
○ ○
سرودهای مذهبی می‌خوانم و سرود کار
سرود کار
این سرود، سینه به سینه منتقل شده است
از نسلی به نسلی
و بخشی از فرهنگ بومی هاست
○ ○
گاهی فکر می‌کنم زندگی دهقانان آلمانی
چقدر راحت‌تر از ماست و نمی‌دانم
از چه کسی باید بپرسم، از ارباب
مرا نخواند
او زبانم را نمی‌داند و پرسش‌م را نخواهد فهمید
هی اگر زبانم را می‌دانست
و من برایش می‌گفتم
که روزی کتابی خواهند نوشت به زبان استونی
برای فروش
دستور می‌داد شلاقم بزنند
در اصطبل ایالتی
و اگر اضافه می‌کردم
که از اتفاق تئاتر مستقل استونی بریا خواهد شد
به من می‌خندید.
اما این را به او نخواهم گفت
حس می‌کنم که هنوز زمانش نرسیده است.

این گونه است که غسل آتش را خاموش می‌کند
این گونه است که غسل آتش می‌گیرد
این گونه است که زنبورها، بادها را نیش می‌زنند
بادها را نیش می‌زنند
و بر باد می‌روند
این پروانه‌های خاکستری شده شناور در هوایند.
○ ○
پس از دور دستها برمی‌گرده دیده‌بان
تا خبر دهد پایکوبان به دیگران
که در جایی، شکوفه‌هایی یافته است
که پیش از این ندیده بوده است.
○ ○
این گونه است که نمی‌دانم
چگونه با پایکوبی به او بفهمانم
تمام چیزهایی را که اینجا اتفاق افتاد.
و چگونه پاسخش دهم
وقتی بپرسید چرا این همه؟
○ ○
یوهان ویدینگ (Juhan Vidling)
در سال ۱۹۴۸ متولد شد و اکنون در شهر تالین
زندگی می‌کند. پدر ویدینگ از شاعران معروف
استونی است. او پنج مجموعه از شعرهای خود
را بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵ با نام مستعار
«یوری اودی» چاپ و منتشر کرده است در سال
۱۹۷۸ مجموعه‌ای از این شعرها را با نام اصلی
خود و با عنوان «من یوری اودی بودم» چاپ و
منتشر کرد. بعد از این کتاب، نخستین مجموعه
شعری که با نام خود چاپ و منتشر کرده است
کتاب «امید زندگی» است که در سال ۱۹۸۰
چاپ و منتشر شده است.
○ ○
حرفهای معنوی
ورق زدن هستی‌ام
مثل ریختن بخت است
در قوطی حلبی
مثل ریختن روغن است
بر تراشه‌های چوب سوزان
دنبال کردن خود است
به خاطر خود.
○ ○
آنچه من می‌کنم
مثل نواختن درآمدی ست بی‌پایان،
عمری نقاشی کردن تصویری
به اندازه زندگی،

نمایشنامه‌نویس و مترجم است. شعرهای شاعر
انگلیسی «دایلن تامس» و شعر شاعران معاصر
فنلاند را به زبان استونی ترجمه کرده است.
مجموعه‌ای از شعرهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۷ وی
در کتابی با نام «شعر» در سال ۱۹۶۸ چاپ و
منتشر شده است. شعرهای تازه وی به دلیل
اصرار بیش از حد شاعر به رعایت عین
دست‌نویس شعرها در هنگام حروف‌چینی و
چاپ، هنوز منتشر نشده است.

سرزمین هموار
تو در سرزمینی هموار بزرگ شدی
و از اوست
تعادل و آرامش تو.
○ ○
به ابر می‌رسد بلندای کوه «آگیل»
و فاصله ابرها تا زمین بسیار اندک است
ابرهای خاکستری.
○ ○

تو در اینجا به دنیا آمدی
در سرزمینی که هموار است
و از اوست
تعادل و آرامش تو.

دوباره
باز، باز، باز، باز
همین که چشمهایم را می‌بندم
باز آن اتفاق می‌افتد
همان که پرورش دهنده زنبور غسل گفت
در باره بیست و پنج کندوی عسلی
که در آتش سوختند.
داستانی که واقعاً رخ داده است
این کندوی واقعاً قدیمی
○ ○

این یک شعر نیست
موضوع در شعر باید متبلور شود
منتظرش ماندم ولی متبلور نشد
و نمی‌توانستم بیش از این منتظر بمانم.
این یک شعر نیست
در شعر معنا، اندیشه و نمادی است
که در این شعر نیست
این شعر نیست.
○ ○

این جنگالی است با جنگلهایی سوزان
که خارها را ته کوره می‌برد برای سوختن
این اره‌ای است با دندنهایی سوزان
این غسل خوردن پای کندو است
این آب شدن نشانه‌های غسل است.